



## صاحب نقشی محوری در نظام اسلامی...

خاطرات آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

□ □ □

مرد بسیار مهربانی بود. یک بار من دچار عارضه سکنه و بستری شدم. او هر روز به عبادتم می آمد و به من سر می زد و این کار را برای مدت‌های مدید ادامه داد. البته این کار به من اختصاص نداشت. برای هر کسی که این مسئله پیش می آمد، همین کار را می کرد. من حتی یک روز به او گفتم که خودش را مقید نکند که هر روز بیاید. گاهی می آمد و می دید نیستم. یا نزد پزشک رفته بودم و یا مشغول فیزیوتراپی بودم. همان جایی نشست تا من می آمدم. هر قدر به او می گفتم که خودش را به زحمت نیندازد، می گفت که زحمتی نیست. وقتی زیاد اصرار می کردم، می گفت: «اگر آمدنم برای شما ایجاد مزاحمت می کند، حرفی ندارم و زحمت را کم می کنم، اما اگر به خاطر مزاحمت حال من می گوید، راحتی من در این است که شما مانع از دیدارم با خود نشوید.» بسیار مهربان و خیرخواه بود و ما و دیگران را هم خیرخواه خود میدانست. اگر گاهی دلتنگ می شد و با گلایه ای داشت، از ما کمک می گرفت. او حافظ و نگهبان امام بود. مخصوصاً در ایامی که امام بیمار بودند و نیاز به مراقبت شدید داشتند، یک لحظه هم از حال ایشان غافل نبود و همه پیش بینیهایی لازم را انجام می داد. حتی یک مورد را به یاد ندارم که بر خلاف رضایت امام حرفی زده باشد یا حرکتی کرده باشد.

□ □ □

در دورانی که امام بیمار بودند، از یک طرف باید رعایت حال امام را می کرد و از طرف دیگر توقع مردم، خیلی بالا بود و جمع کردن این دو با هم، کار بسیار دشواری بود، چون از یک طرف، رفت و آمدها باید محدود می شدند و از سوی دیگر، بی جواب گذاشتن توقعات مردم، درست نبود. مرحوم احمد آقا باید سعی می کرد دل مردم را نشکند و گاهی لازم می شد که از امام مایه بگذارد و این کار را با چنان ظرافت و دقتی انجام می داد که هر دو منظور برآورده می شدند. او سعی می کرد روشی را انتخاب کند که به مردم بر نخورد و در عین حال به امام هم کمترین آسیبی نرسد و در این میان، واقعا فشار روحی سنگینی را تحمل می کرد.

□ □ □

مرحوم احمد آقا در شورای انقلاب عضو نبود و گاهی در جلسات شورا شرکت می کرد، اما شرکت رسمی نداشت. تا زمانی که امام در قم بودند، در شورای انقلاب، بعضی از اعضا مثل مرحوم بازرگان و امثال ایشان، از احمد آقا خیلی راضی بودند. خود من بارها این جمله را از مهندس بازرگان شنیدم که می گفت: «خدا بیامرز پدر این احمد آقا را که اگر نبود، کار ما زار بود!» مهندس بازرگان با بعضی از اعضای شورای انقلاب اختلاف نظر داشت و آن وقت احمد آقا با نهایت محبت حرفها را گوش می داد و نمی گذاشت اختلافات بالا بگیرند. همه حرفهای ایشان را به حاج سید احمد می گفتند و او به امام منتقل می کرد. او بانی صدر اختلاف نظر شدید داشت و بنی صدر هم از او خوشش نمی آمد.

\* برگرفته از گفت‌وگو با واحد خاطرات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).

بگیرد و امام قبول نمی کردند. وقتی که آقای لواسانی بیش از حد اصرار کرد، امام فرمودند: «شما می دانید که احمد نزد من عزیز است. محبوب ترین فرد نزد من است. مطمئن باشید اگر این اتفاق برای او هم پیش می آمد، عفو نمی کردم. بیهوده اصرار نکنید. نمی شود.» سپس امام متوجه حضور من شدند و فرمودند: «بروید از ایشان (یعنی من) بپرسید.» امام که چنین فرمودند، از جا برخاستم و پیش رفتم. سپس به مرحوم لواسانی گفتم: «من می دانم عده ای نزد شما آمده اند و اصرار کرده اند و شما به رو در باستی آنها گرفتار شده و به اینجا آمده اید. اما قطعاً متوجه این نکته هستید که امام در این امر، هم محدودیت شرعی دارند و هم اجتماعی. اگر این فرد اقدام نشود، در جامعه خواهند گفت که چون معمم بود، اعدام نشد و مورد عفو قرار گرفت. اگر قرار باشد امام، بوی را عفو کنند، باید نظایر او را هم عفو کنند. این هم که شدنی نیست.» مرحوم لواسانی که دید امام قبول نمی کنند و من هم این شیوه را قبول دارم، از جا بلند شدم. خدا حافظی کرد و رفت. غرض از نقل این خاطره این بود که نسبت عداوت امام به مرحوم احمد آقا را نقل کنم.

□ □ □

مرحوم احمد آقا مرد بسیار خوشفکری بود. امام، هم به خوشفکری او ایمان داشتند و هم به اینکه مسائل را خیلی خوب می فهمید. به هر حال جزء و کل قضایای مربوط به امام، از نظر وی مخفی نبود. علاقه عجیبی هم به امام داشت و امام می دانستند که اگر چیزی به ضرر وی و به خیر ایشان باشد، او خیر امام را بر ضرر خودش ترجیح می دهد. او نقشی محوری و اساسی داشت و امام مطمئن بودند که سید احمد خلاف مصالح اسلام، چیزی نمی خواهد. امام چون خوشفکری احمد آقا را قبول داشتند، با او مشورت می کردند و حرفهایی را که بعدها دیگران می گفتند، از همان ابتدا به سید احمد می گفتند.

□ □ □

هنگاهی که امام می خواستند به گورباچف نامه بنویسند، ابتدا به سید احمد گفته بودند که این روزها مشغول نوشتن یک نامه هستم. حاج احمد آقا قبل از ارسال و انتشار نامه امام، موضوع را به سران سه قوه، اطلاع داده بود. پس از مدتی نگارش نامه به پایان رسید و امام تصمیم خود را گرفتند. احمد آقا نامه را برای سران سه قوه آورد و گفت: «امام فرموده اند که به این نامه گوش کنید و اگر نکته ای به نظران می رسد، تذکر بدهید.» حال امام برای نشستن در جلسه، مساعد نبود. لذا مرحوم احمد آقا گوش می داد و با دقت یادداشت بر می داشت. او عضو شورا بود، ولی حق رای نداشت و فقط در جلسه سران سه قوه می نشست که آنها صحبتها را بکنند. بعد نتایج بحثها و محتوای جلسه را می نوشت. گاهی هم آنچه را که نوشته بود می خواند که اگر نکته ای را درست متوجه نشده یا از قلم افتاده است، تصحیح کند و بعد آن را می برد و به امام می رساند و نظر ایشان را در حضور خودشان می نوشت و آن را به عنوان فرموده حضرت امام می آورد و به سران سه قوه ابلاغ می کرد. این نقش، انصافاً بسیار مهم، محوری و برجسته بود.

به اعتقاد من نقش اساسی و بسیار موثر مرحوم سید احمد آقا، چه قبل از انقلاب، چه در جریان پیروزی و چه پس از آن و نیز پس از رحلت امام، مسئله ای بسیار بدیهی است و کمتر کسی در مورد این مسائل، شکی به دل راه می دهد. زیرا وی فرزند امام و مورد علاقه شدید ایشان بود. در مورد علاقه امام به حاج احمد آقا خاطره ای را به یاد دارم که نقل می کنم:

کودتای نوزده، تازه کشف شده بود. می گفتند که قطب زاده هم در این کودتا دخالت داشته است. به هر حال عده ای در این قضایا به اعدام محکوم شدند. یکی از آنها امام جماعتی بود که سفری به خارج رفته و با بعضی از مقامات خارجی تماس گرفته و بعد هم آن ملاقات، لورفته بود. این فرد به یکی دوتا از خانواده های روحانی و معروف ایران و عراق منتسب بود. عده ای تلاش می کردند که او را از مجازات نجات بدهند. البته آنها جرئت نداشتند خودشان مستقیماً پیش امام بروند و برای او درخواست عفو کنند، چون می دانستند این کارشان فایده ندارد. آنها مرحوم سید محمد صادق لواسانی را واسطه قرار دادند تا نزد امام برود و درخواست آنها را مطرح کند.

روز عید بود و من به زیارت حضرت امام رفتم. وقتی رسیدم، در خانه باز بود و کسی هم آنجا نبود، به همین دلیل سرزده وارد خانه شدم. البته یک ربع، نیم ساعتی زود رسیده بودم. وارد حیاط شدم. بعد به ایوان رفتم و در اتاق را باز کردم. دیدم مرحوم لواسانی نشسته است و با امام صحبت می کند و امام هم بسیار برافروخته اند. فهمیدم که در وقت مناسبی وارد نشده ام و آنها احتمالاً با هم صحبت خصوصی دارند، ولی آمده بودم و برگشتم درست نبود. لذا رفتم و در انتهای اتاق نشستم که اگر صحبت خصوصی دارند، نشنوم. ولی البته صدای هر دو بلند بود و من می شنیدم. مرحوم لواسانی به طرزیکه هرگز از ایشان ندیده و نشنیده بودم، به امام التماس می کرد و امام می گفتند: «نمی توانم.» کمی که صحبت کردند متوجه شدم که منظورشان همان روحانی است و آقای لواسانی آمده بود که از امام برای او عفو

خود من بارها این جمله را از مهندس بازرگان شنیدم که می گفت: «خدا بیامرز پدر این احمد آقا را که اگر نبود، کار ما زار بود!» مهندس بازرگان با بعضی از اعضای شورای انقلاب اختلاف نظر داشت و آن وقت احمد آقا با نهایت محبت حرفها را گوش می داد و نمی گذاشت اختلافات بالا بگیرند. همه حرفهای ایشان را به حاج سید احمد می گفتند و او به امام منتقل می کرد. او بانی صدر اختلاف نظر شدید داشت و بنی صدر هم از او خوشش نمی آمد.

